گفت‌وگوی «جوان» با برادر بسیجی شهید علی طهماسبی که در جنگ تحمیلی ۱۲روزه به شهادت رسید

همیشه برای خدمت به مردم پای کار بود

صغری خیل‌فرهنگ

شهید علی طهماسبی با ورود به بسیج، قدم به قدم مسیر خدمت را ادامه داد و بخش زیادی از وقتش را صرف فعالیت‌های جهادی، ایستگاه‌های صلواتی و خادمی موکب اهل بیت(ع) و کمک به دیگران کرد. خانواده اما بسیاری از این کارها را بعد از شهادتش و از زبان دوستانش شنیدند. چون علی اهل گفتن از خدماتش نبود. شهید علی طهماسبی پسری بود که پدر و مادر به آینده‌اش دل بسته بودند، برادری بود که خواهر و برادرش تعلق خاطر عجیبی به او داشتند و حالا برادرش محمدطهماسبی از او برای‌مان روایت می‌کند. گفته‌هایش را مرقوم کردیم تا شما هم بخوانید وشهید علی طهماسبی را که در جنگ تحمیلی ۱۲روزه رژیم منحوس صهیونی –امریکایی به شهادت رسید بشناسید.

مؤدب و قدرشناس بود

محمد طهماسبی هستم. برادرم، شهید علی طهماسبی. او متولد دوم مرداد سال ۱۳۷۹ بود و چهار سال از من کوچک‌تر بود. سه فرزند هستیم. دو پسر و یک دختر. من، علی و فاطمه. اصالتاً اهل آذربایجان شرقی شهرستان هشترود هستیم. اما خودمان در تهران به دنیا آمدیم و بزرگ شدیم. پدرم کارگر بود و مادرم خانه‌دار. علی و من هر دو در بیمارستان سوم شعبان به دنیا آمدیم و علی از همان دوران کودکی بچه‌ای آرام و کم‌حرف بود. دوران دبستان را در مدرسه شهید بهشتی درس خواند و بعد هم دوران دبیرستان وارد هنرستان نمونه امام رضا(ع) در پاکدشت شد. از نظر درسی و انضباطی وضعیت خوبی داشت و همیشه به درس و مسئولیت‌هایش اهمیت می‌داد. اهل حاشیه نبود و اگر کاری به او سپرده می‌شد سعی می‌کرد آن را درست انجام دهد. علی خیلی مؤدب بود. وقتی با کسی صحبت می‌کرد سرش پایین بود و مدام می‌گفت «چشم». حتی اگر بزرگ‌ترها چیزی از او می‌خواستند با همان حالت آرام جواب می‌داد. در خانه هم به مادر و خواهر کوچک‌ترمان، فاطمه، خیلی وابسته بود و نسبت به خانواده احساس مسئولیت زیادی داشت. پدرم کارگر بود و همیشه مشغول کار سنگین، او خیلی برای ما زحمت می‌کشید. علی این زحمت‌ها را می‌دید و قدرشناس بود. برای مادر و خواهرم خرید می‌کرد و اگر چیزی لازم داشتند، تا جایی که می‌توانست فراهم می‌کرد. حتی برای گرفتن مدرک زبان فاطمه هم کمکش کرد. رابطه‌اش با خواهرم فقط رابطه یک برادر بزرگ‌تر با خواهر کوچک‌تر نبود، واقعاً مراقب او بود و دوست داشت خواهرم پیشرفت کند.

یک قاشق چایخوری فلفل سیاه!

پدرم همیشه می‌گفت:«اگر هزار تومان مزد گرفتید، اندازه ۳هزار تومان کار کنید.» یعنی اگر کسی به شما پول می‌دهد باید بیشتر از چیزی که از شما انتظار دارند برای کارتان وقت و انرژی بگذارید. خود پدرم هم همین‌طور زندگی می‌کرد و ما این رفتار را از او می‌دیدیم. این حرف واقعاً در وجود علی هم بود. اگر جایی کار می‌کرد فقط به این فکر نمی‌کرد که وظیفه‌اش را انجام دهد و برود. علی نسبت به بیت‌المال حساس بود. علی در اردوهای جهادی آشپزی می‌کرد. علی در خانه یک قفسه کوچک داشت و وسایل و ادویه هایش را آنجا می‌گذاشت. یک مرتبه پدر موقع آشپزی در حد یک قاشق چایخوری از فلفل سیاه علی برداشته بود، علی که متوجه این موضوع شد به مادر گفت:«اینها برای موکب و امور جهادی است و استفاده شخصی از آن جایز نیست.» برای او حتی یک مسئله کوچک هم اهمیت داشت و می‌گفت وقتی مال عمومی است نباید بدون اجازه از آن استفاده کرد. در ایستگاه‌های صلواتی هم همین حساسیت را داشت. اگر برای جمع‌آوری کمک کم می‌آوردند از پول خودش می‌گذاشت تا حساب کار درست باشد. برایش مهم بود کاری که به نام اهل‌بیت(ع) انجام می‌شود از نظر مالی هم پاک و درست باشد.

شهید علی طهماسبی از شهدای جنگ تحمیلی ۱۲ روزه

برنامه داشتیم پدرومادرم و فاطمه را به کربلا بفرستیم. خود علی هم قرار بود برای خادمی امام رضا(ع) در روزهای دوم تا چهارم تیرماه برود اما دوم تیر به شهادت رسید. این هم برای ما عجیب بود. برنامه‌ای که برای زیارت و خدمت داشت، به شکل دیگری رقم خورد. نبودنش برای هر کدام از اعضای خانواده شکل متفاوتی دارد اما جای خالی‌اش برای همه محسوس است

شهید علی طهماسبی در حین خدمت و در کنار شهید سردار حاجی زاده از شهدای جنگ تحمیلی ۱۲ روزه

نمی‌خواست کار بسیج روی زمین بماند

ورودش به بسیج از طریق یکی از دوستان دوران کودکی‌اش بود. ابتدا فعالیت عادی داشت و بعد کارت فعال گرفت. کم‌کم مسئولیت‌های بیشتری به او سپرده شد. مدتی مسئولیت اردوهای راهیان نور و برنامه‌های گردشگری را در پایگاه شهید مدنی و مسجد حضرت ابوالفضل(ع) بر عهده داشت. بعد دوره‌ای را در سپاه تهران گذراند و در حوزه هم مسئولیت گردشگری داشت. مدتی نیز در دفتر فرمانده حوزه به عنوان نیروی دفتری و در بخش مکاتبات و نامه‌های محرمانه فعالیت می‌کرد. یعنی فعالیتش در بسیج در حد حضور و شرکت در برنامه‌ها نبود و هر جا احساس می‌کردند می‌تواند کاری را انجام دهد مسئولیتی به او می‌دادند و او هم آن را جدی می‌گرفت. در سال‌های آخر مسئول نظارت و بازرسی و نمایندگی حوزه نمایندگی ولی فقیه بسیج محلات بود. تقریباً هر سال سه یا چهار اردوی جهادی می‌رفت. او در گروه جهادی رئوف کارهای حسابداری و آشپزی و تأمین غذای بچه‌ها را انجام می‌داد و با دیگر دوستان و بسیجی‌های پای کار که برای رضای خدا خالصانه خدمت می‌کردند و کارها را به سرانجام می‌رساندند همراه می‌شد که بیشتر هم به مناطق محروم و مدارس دورافتاده می‌رفتند. گاهی کارهای تعمیراتی انجام می‌دادند. وسایل مورد نیاز را می‌بردند و هر کاری از دستشان برمی‌آمد انجام می‌دادند. علی از کار کردن در این اردوها لذت می‌برد. اهل این نبود که فقط یک مسئولیت مشخص داشته باشد و بگوید من همان را انجام می‌دهم. اگر لازم بود بیرون کار کند، غذا درست کند، وسیله جابه‌جا کند یا کار دیگری انجام دهد، انجام می‌داد. برایش فرقی نداشت کار دیده شود یا کسی اسمش را بداند. اصل برایش این بود که کار بسیج روی زمین نماند و بتواند گرهی از کار مردم باز کند. یکی از رفقای هم پا و همراه علی آقا محمد تقی‌پور بود که یار همیشگی علی که از بچگی با هم بودند و کنار هم کار بسیجی و جهادی انجام می‌دادند.

موکب خادمین مکتب الزهرا(س)

ریاست موکب خادمین مکتب الزهرا(س) برعهده علی بود. برادرم به حضرت زهرا(س) ارادت خاصی داشت و کار برای اهل‌بیت(ع) را با علاقه انجام می‌داد. مثلاً برای عید غدیر مقدار زیادی هویج‌پلو درست کرده بود. برایش کیفیت غذا مهم بود. می‌گفت غذای ائمه باید آنقدر خوب باشد که مردم وقتی می‌خورند بگویند «به به» حتی وقتی ساعت‌های طولانی کار می‌کرد اگر کسی خسته می‌شد، سعی می‌کرد کمکش کند. اگر کودکی به ایستگاه می‌آمد، دوست نداشت دست خالی برگردد. همین روحیه را در کارهای جهادی هم داشت. خودش را از دیگران جدا نمی‌کرد و هر کاری که لازم بود انجام می‌داد.

حقوق ۱۶میلیون و۳۰۰ هزار تومانی!

علی خیلی به مادرمان وابسته بود. فاطمه هم برایش جایگاه خاصی داشت. اگر می‌توانست کاری برای خانواده انجام دهد، کوتاهی نمی‌کرد. از طرف دیگر، حواسش به پدرم هم بود و زحمات او را فراموش نمی‌کرد. از نظر مالی هم تا جایی که می‌توانست کمک می‌کرد. حقوقش با اضافه کاری حدود ۱۶میلیون و ۳۰۰هزار تومان بود. در یک آموزشگاه زبان هم کار جانبی انجام می‌داد. مادرم همیشه می‌گفت پولت را نگه دار و برای ازدواجت پس‌انداز کن اما علی می‌گفت هرچه برای اباعبدالله(ع)خرج کنیم، دو برابرش برمی‌گردد. خیلی وقت‌ها به من هم پول می‌داد. همه خانواده دوست داشتند ازدواج کند و زندگی خودش را تشکیل دهد. مادرم بیشتر از همه نگران بود که علی برای آینده‌اش چیزی کنار بگذارد اما او بخش زیادی از درآمدش را برای کارهای خیر و خدمت هزینه می‌کرد.

آخرین دیدار

قبل از شهادت علی، همسرم را برای زایمان به بیمارستان برده بودم. علی مرتب پیگیر بود و برای هزینه‌های بیمارستان پول می‌فرستاد. چند بار تماس گرفت و درباره همسرم و بچه سؤال کرد. حتی با وجود محدودیت‌های کاری و اینکه همیشه نمی‌توانست از تلفن استفاده کند

لباس خادمی شهید علی طهماسبی

لیست برنامه خدمت شهید علی طهماسبی در چایخانه حضرت رضا(ع)

می‌گذارم احساس می‌کنم انگار چیزی در دلش افتاده بود و خودش را برای رفتن آماده می‌کرد. شاید برای ما که بعداً این اتفاق‌ها را کنار هم گذاشتیم معنای دیگری پیدا کرده باشد.

انتظاری که سخت گذشت

۲ تیرماه سال ۱۴۰۴ رسید. همان ابتدا خبر دقیقی نداشتیم و نمی‌دانستیم دقیقاً چه اتفاقی افتاده است. فقط به ما گفته بودند شهید شده. پیکر علی دو، سه روز بعد پیدا شد و همین بلاتکلیفی برای خانواده بسیار سخت بود. همکارانش برایمان از آخرین لحظات حضورش تعریف کردند. از صبحانه خوردنش، وضو گرفتن علی و اینکه حتی در همان شرایط هم به دیگران کمک می‌کرد. بعد اتفاقی افتاد که منجر به شهادتش شد. برای خانواده، انتظار برای مشخص شدن سرنوشتش بسیار سخت بود. وقتی پیکرش را پیدا کردند و به خاک سپرده شد با اینکه غم‌مان چند برابر شد ولی از بلاتکلیفی بیرون آمدیم و توانستیم با واقعیت رفتنش روبه‌رو شویم.

تشییع عاشورایی

مراسم تشییع برای ما حال‌وهوای عاشورایی داشت. مردم زیادی آمدند. خیلی از کسانی که علی را می‌شناختند یا با فعالیت‌هایش ارتباط داشتند خودشان را رساندند. برای خانواده ما دیدن این جمعیت، هم تلخ بود و هم نشان می‌داد علی فقط در خانه و میان خانواده خودش شناخته شده نبود. در آن روزها بیشتر از قبل فهمیدیم که او در محیط کار، بسیج، اردوهای جهادی و میان دوستانش ارتباط‌های زیادی داشته است. خیلی‌ها از رفتار و اخلاقش خاطره داشتند و برای خداحافظی آمده بودند. برای همه ما خیلی سخت بود اما برای پدر و مادرم سخت‌تر. پدرم سال‌ها کار کرده بود و قرار بود بعد از بازنشستگی کمی بیشتر برای خودش و خانواده وقت بگذارد. حتی برنامه داشتیم پدر و مادرم و فاطمه را به کربلا بفرستیم. خود علی هم قرار بود برای خادمی امام‌رضا(ع) در روزهای دوم تا چهارم تیرماه برود اما دوم تیر به شهادت رسید. این هم برای ما عجیب بود. برنامه‌ای که برای زیارت و خدمت داشت، به شکل دیگری رقم خورد. نبودنش برای هر کدام از اعضای خانواده شکل متفاوتی داشت اما جای خالی‌اش برای همه به تلخی حس می‌شود. خیلی وقت‌ها احساس می‌کنم هنوز حضورش در خانه هست. گاهی خوابش را می‌بینم و بعضی وقت‌ها حس می‌کنم انگار همین نزدیکی است. شاید اینها برای دیگران قابل توضیح نباشد اما برای من و خانواده‌ام بخشی از تجربه این روزهاست. وجودش باعث افتخار خانواده بود و رفتنش واقعاً کمر ما را شکست. از یک طرف به کاری که انجام داده و مسیری که انتخاب کرده افتخار می‌کنیم و از طرف دیگر، نبودنش را در ساده‌ترین لحظه‌های زندگی احساس می‌کنیم.

تا آخر پای کار ایستاد

علی برای من کسی بود که حرف‌هایش را بیشتر با عملش نشان می‌داد. اگر جایی کار می‌کرد، بیشتر از چیزی که از او انتظار داشتند انرژی می‌گذاشت. همان حرفی که پدرم از کودکی به ما گفته بود، در زندگی علی دیده می‌شد و اینکه اگر هزار تومان مزد گرفتید، اندازه ۳هزار تومان کار کنید. اگر حقی از کسی ضایع می‌شد، ناراحت می‌شد. اگر کاری برای مردم، خانواده یا اهل‌بیت(ع) از دستش برمی‌آمد، انجام می‌داد و منتظر تعریف دیگران نمی‌ماند. نسبت به بیت‌المال حساس بود. به خانواده توجه داشت. در کارهای جهادی خودش را کنار نمی‌کشید و در ایستگاه صلواتی حتی کیفیت غذا برایش اهمیت داشت. هیچ‌وقت از کارهایی که برای دیگران می‌کرد چیزی نمی‌گفت. به نظرم اگر بخواهیم علی را به یاد بیاوریم، باید همین روحیه خدمت، مسئولیت‌پذیری، حلال‌خوری و توجه به مردم را به خاطر بیاوریم. برای ما علی همیشه همان برادری است که در خانه با سر پایین می‌گفت «چشم» اما وقتی پای مسئولیت و خدمت به میان می‌آمد، تا جایی که می‌توانست پای کار می‌ایستاد و تا آخر پای کار ایستاد.

جدول

از راست به چپ

۱- به طور ناگهانی و بی‌مقدمه- بنای مرتفع ■ ۲- ترس- مسافتی که تیر می‌پیماید- جوانمرد- پول رومانی ■ ۳- بز کوهی- گیاه سرشوی- شهری باستانی واقع در استان فارس- نقش تئاتری ■ ۴- خواب را لذت‌بخش می‌کند- شعبه‌ای از دین بودایی- ضرورت و حاجت ■ ۵- زرد انگلیسی- کوچک‌ترین واحد تشکیل‌دهنده تصویر- از هر طرف بخوانید جاهل است ■ ۶- کتاب ابن‌سینا- آمدن- لاجرم ■ ۷- سخن‌چینی- کهنه و پوسیده- دیوار بلند ■ ۸- حرف خطاب- پسر کاوه آهنگر- صحنه‌ای از فیلم- هرز میان‌تهی ■ ۹- واحد سنجش سرعت هوایی- از بخش‌های گل- روزگاری جای تاکسی بود ■ ۱۰- سمت چپ- به مرحله عمل درآوردن- خبرگزاری امارات ■ ۱۱- ژانراتور برق- دین‌ها- اسب چاپار ■ ۱۲- گوارا- خاطر و ذهن- تفنگدار سواره ■ ۱۳- سربالا که برود قورباغه ابوعطا می‌خواند- پند و اندرز- انعکاس صدا- بوی رطوبت ■ ۱۴- رودست خوردن- پایتخت سوئیس- لوله غذا- مقام و منزلت ■ ۱۵- توقع و چشمداشت- مطالعه روابط بین افراد و گروه‌ها و طبقات اجتماعی

از بالا به پایین

۱- شمشیربازی- خوش‌بینی به آینده ■ ۲- عاقل دیوانه‌نمای عهد هارون‌الرشید- پلتیکی- دست نخورده ■ ۳- موضوع و مبحث- جانشین حضرت موسی- عنوان احترام‌آمیز برای زنان- شهر خرما ■ ۴- پسوند شباهت- شکاف سرقلم- گروه گذارنده ■ ۵- مقابل ازل- قسمت کم‌عمق رودخانه- شغل رسمی ■ ۶- تحقیق و پژوهش درباره موضوعی- مسیحی- نام پسر فریدون که به دست برادران خود سلم و تور کشته شد ■ ۷- آب‌بند- واحد اندازه‌گیری- علامت اختصاری نیروی انتظامی- خضاب ■ ۸- رویای دست نیافتنی کیمیاگران- اعتبار بانکی ■ ۹- جزیره زادگاه ناپلئون- از اختراعات ادیسون- کلمه سوالی- حرف همراهی عرب ■ ۱۰- سازمان پیمان آتلانتیک شمالی- از نشریات آلمان- خانه دوم کارمند ■ ۱۱- دود- از رودهای خوزستان- جزیره شطرنج ■ ۱۲- پول عمان- قلمه درخت- دارایی اشخاص وقیح ■ ۱۳- یار شیرازی- ابزار- پنهان شدن در جایی برای حمله غافلگیرانه- مرغ می‌رود ■ ۱۴- غذای نوزاد- فرمانده سپاه فیل- کالاها ■ ۱۵- فنی در کشتی- ضلال

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۷۲۴

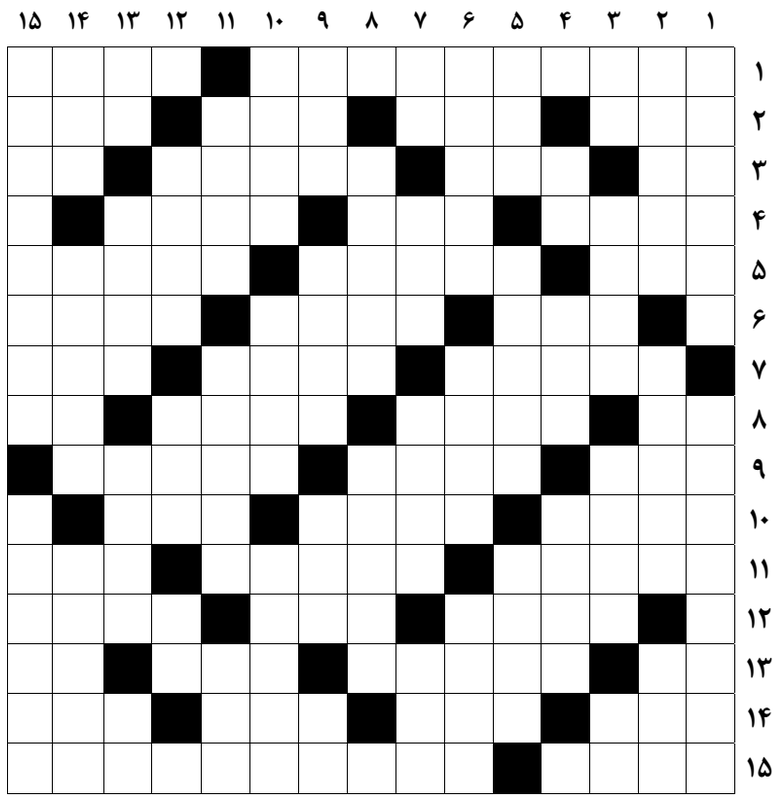

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

				۴	۸	۶		
	۸					۱		
	۳			۶				
	۱	۵			۴	۷	۳	
		۸					۶	
					۲		۴	
۶	۲		۱					۷
			۷					
۳							۵	۶

جدول کلمات متقاطع
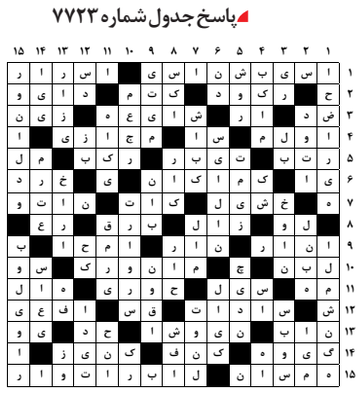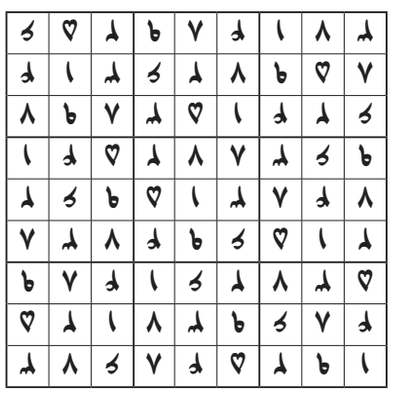
پاسخ جدول شماره ۷۷۲۳